

محمد عالم افتخار



در قمریش و دانش؛ جوانان نیروی ویرانگری اندتاسازندگی!

- مغز بشر؛ یک دستگاه جهانشناختی است!
- برترین حماقت بشر امروز؛ مشقت انگاشتنِ آموختن است!
- از کوزه همان تراود که در اوست!

انگیزه این گفتار خوانش تحلیلی بود پیرامون بن بست سیاسی و غوامض اوضاع در سرزمین مصر. تمدن - یا بهتر است بگوئیم: تمدن های متعاقب هم - در منطقه کنونی مصر که در کناره رود عظیم نیل شکل گرفته است؛ در زمره کهن ترین تمدن های شناخته شده به شمار می آید که از حدود ۴ هزار سال پیش از میلاد مسیح موجود بوده است. مصر باستان سرزمین فراغنه نامبرداری بوده و آثار تاریخی برجسته ای چون اهرام سه گانه و نیایشگاه بزرگ را از آن دوران به یادگار دارد. در اسطوره های سامی محل ظهور پیامبرانی مانند یوسف و موسی را نیز در همان دوران و در سرزمین مصر آورده اند.

مصر از دیدگاه سیاسی و فرهنگی یکی از مهمترین کشورها در جهان عرب و خاورمیانه است، از چهره‌های شاخص فرهنگی مصر میتوان به نجیب محفوظ؛ برندهٔ جایزه نوبل ادبیات و نیز ژورنالیست حسنین هیکل و همانند های زیادی اشاره کرد. همچنین بسیاری از شهروندان مصری به ریاست سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای رسیده‌اند مانند پطرس غالی دبیر کل سازمان ملل متحد، محمد البرادعی دبیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، عمرو موسی دبیر کل اتحادیه عرب و...

و دانشگاه الاظهر مهمترین مرکز مذهبی جهان اسلام در این کشور قرار دارد.

در سال ۳۳۲ ق. م اسکندر فاتح یونانی این سرزمین را تصرف نمود و مدتی بعد دودمان بطلمیوسیان که از جانشینان اسکندر بودند، بر آن حکمفرما شدند. در سال ۳۰ پیش از میلاد رومیان با غلبه بر کنوپاترا؛ آخرین ملکه بطلمیوسی؛ مصر را ضمیمه قلمرو روم نمودند. مصر به تصرف شهشناهی ایران قدیم هم درآمده و با این خطه همانند یونان و روم تبادلات فرهنگی و تمدنی حاصل کرده است.

مصر؛ در دوران استیلای عرب‌های مسلمان؛ به لحاظ فرهنگی سیر عجیبی داشته است بدین معنی که مسلمان شدن مردم مصر با عرب‌زبان شدن آن‌ها همراه نبوده و اسلامی‌سازی مصر سده‌ها پس از عرب‌زبان شدن آن‌ها به انجام رسیده است. زبان عربی از سده نهم میلادی در مصر گسترش یافته ولی دین اسلام تنها در سده چهاردهم تبدیل به دین اکثریت مصریان شده است.

در دوران معاصر هم مصر بلند آوازه‌ترین مرکز سیاسی خاور میانه بوده که اوج آن با نام جمال عبدالناصر گره خورده است. در سلسله خیزش‌های سیاسی موسوم به «بهار عربی»؛ مصریان و قبل از همه جوانان آن؛ نیروی محرکه انقلاب شکوهمندی بودند که به دیکتاتوری دیرپای حسنی مبارک پایان بخشید.

ولی در قطب دیگر؛ مصر دارای جامعه‌ای مردسالار است. منجمله بر اساس گزارش رسمی زنان سازمان ملل در سال 2013 میلادی، ۹۹ درصد زنان مصری به نحوی مورد آزار جنسی واقع شده‌اند. همچنین مصر بیشترین موارد ختنه زنان را در جهان دارد. بر اساس آمار، ۹۰ درصد زنان مصری، قربانی سنت «مثله کردن جنسی» شده‌اند...

بادر نظر داشت اینهمه؛ آنچه مرا در تحلیل یاد شده تکان داد؛ خوانش این سطور بود:

"...برای پاسخگویی به این سوالات ابتدا باید نیروهای سیاسی تاثیرگذار در مصر را بهتر بشناسیم تا در پرتو آن بتوانیم به تحلیل واقع بینانه دست یابیم.

در سه سال اخیر جوانان آزادی‌خواه به یکی از مهمترین کنشگران سیاسی مصر تبدیل شده‌اند. دسته‌ای که بیش‌ترین ارتباط را با جهان معاصر دارند، از شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کنند، ساعات زیادی از روز را در فضای مجازی می‌گذرانند، علاقه‌ای به سنت‌ها ندارند و مفاهیم مدرنی چون آزادی، جامعه مدنی، دموکراسی، برابری‌های اجتماعی و ... برای آن‌ها ارزش محسوب می‌شود.

این دسته با بهره‌گیری از توان بسیج بالا، در سه سال اخیر، دو رئیس‌جمهور را کنار گذاشتند. اما سؤال اینجاست که آن‌ها چرا پس از غلبه بر مبارک و مرسى، همچنان به بازی (های سیاسی در محاسبه) گرفته نشدند؟

پاسخ ساده است؛ این گروه ایدئولوژی مشخصی ندارند و بسان عموم جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی، تنها می‌دانند چه نمی‌خواهند و هیچ طرح و ایده‌ای برای اداره کشور ندارند. از سوی دیگر آن‌ها برخی حقایق جامعه مصر را هم نادیده می‌گیرند. جامعه مصر از مردمی تشکیل شده که اغلب اعتقاد راسخی به اسلام.. و به سنت‌های اسلامی .. دارند.

بیش از نیمی از این جامعه؛ شهرنشین نیستند و در نتیجه، بخش قابل توجه مصریان با سنت‌های (اغلب قبیلوی) در هم تنیدگی بالایی دارند. در نتیجه این جوانان لیبرال؛ حتی پس از موفقیت در کنار زدن رئیس قوه مجریه هم، به دلیل عدم درک صحیح از واقعیات جامعه مصر، نه می‌توانند قدرت را در دست بگیرند و نه در ساخت جدید قدرت سهمی خواهند داشت.

این بُن بستی است که جوانان مصری در آن گرفتار آمده‌اند. گروهی که بیش از آنکه توانایی ساختن داشته باشند، می‌توانند خراب کنند."

مسلم است که درین گفتار ما؛ مخاطب؛ جوانان مصری نه که جوانان افغانستانی هستند؟ آنقدر ها لزومی ندارد که اینجا به مقایسه شاخصه‌های شعوری و فرهنگی و تجربه‌های بشری میان مردمان و جوانان مصر و افغانستان پرداخته شود؛ ولی اینکه جوانان مصری؛ علی‌الرغم آنهمه سابقه‌ها و سابقه‌ها و امتیازها و پویاها و جوشش‌ها و ارتباط! با جهان معاصر... هنوز گرفتار بُن بست اند تا حدی که بیش از توانایی ساختن؛ توانایی خراب کردن دارند؛ حتماً اندیشه بر انگیز می‌باشد. دیربست که ادعا میشود 60 درصد نفوس جامعه امروز افغانستان هم؛ جوانان هستند و جوانان؛ دربست! سازندگان جامعه فردا می‌باشند. این موارد را میتوان مانند هزاران مورد شعر و شعار فاقد اندیشه و احتساب شناختی و منطقی نادیده انگاشت.

با اینکه جوانان شور و حرارت و انرژی فورانی دارند؛ معه‌ذا در غیاب بینش و دانش جامعه شناختی و جهان‌شناختی؛ تنها ممکن است بدانند که در عرصه سیاست؛ چه چیزی را نمی‌خواهند!

«دانشتن» اینکه ما چه چیزی را خوش نداریم، نمیخواهیم و از آن متنفر و منزجریم؛ اصولاً بینش و دانشی نمی‌طلبد.

تحقیقات نشان میدهد که فرد بشری؛ حتی در رحم مادر تأثراتی برمیدارد و در نتیجه خوشایند ها و بدآیند ها و دوست داشتنی ها و نادوست داشتنی هایی - در حد اقل ها - پیدا میکند. منجمله کشف شده است که نوزاد؛ وقتاً که در بغل مادر طوری قرار گیرد که آواز قلب مادر را بشنود؛ راحت تر و شاد تر میخوابد. اینچنین آواز های مادر و پدر و سایر نزدیکان که در حیات درون رحمی با اهتزازات آنها مواجه بوده است؛ برای نوزاد خوشایند و راحت بخش میباشد؛ در حالیکه حتی بهترین موسیقی که او چنین تماس قبلی با آن نداشته است؛ ممکن است برایش ترس آور و دهشتناک باشد.

کودک بشری از نوزادی تا پنج - شش ساله گی آنها در محیط های اغلباً غیر شهری افغانستان؛ با مؤثرات خرده فرهنگی و خلیقات عجیب و غریب اطرافیان فامیلی و خاندانی کوچک خویش؛ مغز و استخوان سخت میکند و رشد و رسش می نماید. طی این دوره بسیار تهدابی است که اساس اغلب باور ها و حب و بغض ها و مختصات شخصیتی و رفتاری و ناهنجاری های روانی فرد؛ گذاشته میشود.

تا اینجا اکثریت آنهایی که اینک با وصفیه «جوانان ما» یاد میگردند؛ افراد ذهنأ و عملاً تنها و گوشه گیر و غیر اجتماعی و حتی ضد اجتماعی اند. سپس هم برای عده های محدودی فرصت میسر میگردد تا شامل سامانه های اجتماعی مدنی و مدنی نما یا حداقل دسته جمعی؛ مانند مکاتب و مدارس گردند. ولی اگر یک ششم حصه وقت آنها؛ برنامه های آموزش و پرورش درین نهاد ها (صرف نظر از کم و کیف آنها) احتوا نماید؛ باز هم پنج بر ششم وقت و هوش و گوش شان به اوامر و نواهی و تحبیب و تقبیح و تحلیل و تحریم و چه بسا کاشت نفرت و عناد علیه دیگران در روان ایشان از سوی مراجع و منابع قومی و قبیله‌ای و مذهبی و سمتی و نژادی... مصروف و معطوف باقی میماند.

بدینگونه تحت شرایط خرده فرهنگی و محیطی دارای کمترین مطلوبیت به مقیاس عصر امروز؛ فرزندان ما نوجوان و جوان میشوند و در عین اینکه یک فیصدی کوچک راهی دانشگاه ها و موسسات تحصیلات نیمه عالی میگردند؛ متباقی به غم جان و غم نان می افتند و جامعه از فاصله نه چندان دور؛ نمای تکرری بقیه را به خود گرفته می‌رود که تقریباً جز همان «تکرری» دیگر ضابطه و رابطه با ارج و پر ارزشی؛ اعضا و افراد را به هم پیوند نمیدهد ولی بالمقابل ده ها و صدها محرکه بدبینی و نفرت و تحریم و تحقیر و تفوق جویی و عقد و کین؛ آنها را در مقابل هم متخاصم نگهمیدارد. نبود محلات بزرگ کار و همکاری گروهی در زراعت و صنعت و مواصلات و مخابرات و خدمات و بنگاه ها و بانک ها... به حدی که بتواند جوانان دهات و شهرک ها و شهر ها را جذب و مصروف نماید؛ نه تنها آنان را از امکانات پرورش و رشد اجتماعی سجایا و استعداد ها و مهارت هایشان محروم میدارد بلکه برای کسب قوت لایموت در تنازع بقا؛ زمینه گمراهی ها و تباهی هارا فرا رویشان میگشاید تا جاییکه روش های غریزی و جنگلی را هم در پیش میگیرند و یا به کام اژدها

های مافیا ها و باند گروپ های تروریستی فرو میروند؛ قطاع الطریق و رهن و یا معتاد و بیمار میشوند و یا به صف گدایان و گداصفتان قرار میگیرند.

البته حتی حرفی از جواندختران نمیتوان زد ولی در مورد جوان پسران؛ تا همین دهه پیش هم؛ دوره دوساله مکلفیت عسکری غنیمت بزرگی بود. به باور خیلی ها جوانان طی دوران مکلفیت؛ «مرد» میشدند و میتوانستند به شوهری دختران برگزیده شوند.

این سلسله را میتوان بسیار زیاد ادامه داد که اینجا بیشتر گنجایش ندارد.

نتیجه طرح و تحلیل فوق این است که افراد جوان امروز؛ دیروز طفل و کودک و نوزاد و جنین بوده اند. فرد بشری مانند گل و گیاه و بوته و درخت؛ صرف با آب و خاک و هوا و نور خورشید بزرگ نمیشود و حتی مانند حیوانات تکامل یافته عالی ماقبل بشری؛ رشد و رسش مقدر و دترمیته شده ندارد که توسط نظام ژنتیکی «اتوماتیسم غریزی» تنظیم و رهبری و کنترل میگردد.

نظام کهن اتوماتیسم غریزی؛ موجود زنده را از اشتباه مصئون میدارد و گوهر یا فطرت آدمی؛ درست از همین نظام فرا جهیده است؛ لذا فرد بشر از همان لحظات جنینی الی نهاییه - در حدی که نظام اتوماتیسم غریزی یاری اش نمیکند -؛ معروض به خطا و اشتباه است و جهت اینکه خطا و اشتباه خاصاً تباہ کننده و مرگبار ننماید؛ باید بر محیط و بر جهانی که زندگی میدارد؛ آگاهی و شناخت فرا غریزی و منحصر به فرد انسانی پیدا نماید و نظر به درجات رشد و احتیاجات حیاتی خود و وابستگان؛ این آگاهی و شناخت را متداوماً توسعه و تکمیل و تازه و آپدیت بدارد.

یافته های بیشمار باستانشناسی و فوسیل شناسی و شعب متعدد علوم مرتبط؛ محقق ساخته است که نوع بشر؛ در برهه ای از زمان به علت وقوع یک موتاسیون یا جهش ژنتیکی؛ راه تکامل بعدی خود را از عالم حیوانی جدا کرده و به تدریج طی میلیونها سال و هزاران نسل؛ با بزرگ شدن مغز و تغییرات الزامی در اندام ها؛ خاصاً دست و پا و کمر؛ پروسه پر فراز و نشیب «انسان شدن» را آغاز نهاده است.

«انسان شدن»؛ چنانکه امروز تصورات و توهماتی ناشی از خرده فرهنگ ها و باور ها؛ می نمایاند؛ هرگز به معنی یک ستیژ مطلق کمالی نبوده و نیست بلکه دقیقاً به معنای یک سیر تطوری میباشد. این سیر را که ناگزیر بیحد پر شیب و فراز و شتاب و در جا زدن و عقبگرد... بوده است و خواهد بود؛ در عام ترین مفهوم «تاریخ تکامل بشری» می نامند.

البته «تاریخ» در عالم حیوانی و برای خود حیوانات اعم از پست و عالی؛ معنا و مصداق ندارد؛ «تاریخ» یک مفهوم است و این؛ تنها و تنها؛ مغز آدمی است که «مفهوم سازی» میکند؛ لذا «مفهوم تاریخ»؛ منحصرراً بشری است. ولی از آنجا که بشر در تداوم و تعالی کارکرد های عقلانی خود؛ سیر های تطورات سایر پدیده ها مانند حیوانات و نظام شمسی و کهکشانها را هم مورد توجه و دقت و

مطالعه و محاسبه قرار داده است و قرار میدهد؛ لذا به خاطر افاده این سیر ها نیز از واژه و مفهوم «تاریخ» استفاده کرده است و استفاده میکند.

بدینسان؛ آگاهی ها و معارف بشری؛ دارای بخش ها و شق های «تاریخ تکامل جهان»؛ «تاریخ تکامل حیات» و غیره و غیره نیز شده است.

آری! آگاهی ها و معارف بشری!

این یعنی؛ آنکه؛ آگاهی ها و معارف (شناخت ها)ی غیر بشری یا حیوانی نیز مطلقاً معدوم و مردود نیست. همه موجودات حیه از هستی و محیط و گذشته و حال و آینده خویش؛ شناخت ها و آگاهی های معینی دارند؛ با این تفاوت که همچو آگاهی ها و شناخت ها و کنش های مبتنی بر آنها توسط نظام به هم بسته بسیار کهن غرایز (یا اتوماتیزم غریزی) سامان گرفته و عمدتاً توسط سامانه های ژنتیکی؛ مداومت یافته اند و مداومت می یابند.

لهذا بشر نیز به مثابه یکی از حیوانات عالی؛ دارای این گنجینه آگاهی ها و اطلاعات هست؛ ولی آگاهی ها و اطلاعات منحصرأ بشری یا منحصر به فرد بشری؛ سلسله آگاهی ها و اطلاعاتی است که پس از جدا شدن راه تکامل بشر؛ از سایر حیوانات فراهم شده رفته است.

به تازگی ها در حوزه علوم مغزشناسی؛ کشفیات عظیمی به عمل آمده که عصاره استنتاجات از آنها در زمینه مورد بحث ما قرار آتی میباشد:

مغز جانوران عالی؛ دارای سه قسمت میباشد؛ قدیمی ترین بخش مغز که بین جانداران عالی - تا بشر- و خزندگان مشترک است؛ همانا «ساقه مغز» میباشد. بخش پسین تر؛ عبارت از «مغز میانی» است که اثبات شده؛ به لحاظ زمانی پس از ساقه و بر روی ساقه تدریجاً به وجود آمده و افزایش یافته است. بخش سوم را «مغز جدید» مینامند که دارای پوشه حاوی یک قشر خاکستری موسوم به «کورتیکس» میباشد و ماحصل معجزه تکامل؛ در فاصله سه میلیون سال تا سه صد سال اخیر پنداشته میشود.

مهمترین و شگفتی انگیز ترین حصه کورتیکس؛ همانا فرانتیلی کورتیکس یا قشر پیشانی است، کلید راز «انسان شدن» و ساحه و سامانه آگاهی و اطلاعات منحصر به فرد بشری؛ در همین قسمت قشر پیشانی کورتیکس حتی به گونه فیزیکی و هندسی قابل شناسایی می باشد. چنانکه آدمیان؛ فرانتیلی کورتیکسی دارند که 30 تا 33 درصد بزرگتر است؛ در شامپانزه ها یعنی عموزاده های نزدیک به ما این مقیاس فقط 11 درصد میباشد.

این مقیاس در سگ 7 درصد؛ در گربه 3 درصد و در موش؛ حیوان پستاندار کوچک یا همخانواده دیگر بیولوژیکی ما که قریب صد درصد ژنوم آن مشابه به بشر میباشد؛ این مقیاس تنها 1 درصد محاسبه شده است.

بدینگونه؛ اگر واژه «فرانتیلی کورتیکس» را به طور عامیانه؛ مغز پیشانی؛ تعبیر نمائیم؛ میتوانیم حکم بداریم که همین مغز پیشانی ما را؛ آدم کرده است؛ البته پس از آن زمان که به رشد و افزایشی بالاتر از 11 درصدی گذار نموده.

دانشمندان مغز و اعصاب؛ درین قسمت منحصر به فرد مغز بشری؛ قابلیت 9 گونه فعالیت از هم متفاوت مغزی را شناسایی کرده اند که در ساختن ذهن (یا «ماین») ما یعنی در ساختن روان اختصاصی ی انسانی؛ نقش بسیار مؤثر دارند.

علی الرغم مفدیت؛ اینجا از پرداختن به تعداد و کارکرد سلول های عصبی و گلیال مغز و کورتیکس، سیناپس ها، پیامبران هورمونی و انزایمی و الکتریکی وغیره این متکاملترین و پیچیده ترین دستگاه طبیعی؛ انصراف نموده منحث نتیجه گیری خاطر نشان مینمایم که:

مغز بشر؛ بر خلاف مغز سایر حیوانات؛ در محیط رحمی؛ کامل نمیشود و رویهمرفته تمام دوران طولانی کودکی که اینک بر اساس نورم های جهانی از تولد تا 18 ساله گی میباشد؛ نیز ضرورت است تا ساختار های مغزی و به ویژه بخش منحصر به فرد انسانی کورتیکس یا قشر خاکستری پیشانی؛ تکمیل گردد.

این تکمیل فقط به معنای کامل شدن تعداد سلول های عصبی (نورون ها) و سلول های گلیال یا رگ ها و مویرگ ها وغیره نیست که در مصطلحات سایبری؛ بخش سخت افزاری خوانده میشود. بلکه حتی به درجه اولی؛ به معنای تکمیل نرم افزاری میباشد طوری که میتوان گفت رشد سلولی مغز توأمان و منوط و مرتبط با توسعه اطلاعاتی و آگاهی میباشد.

به عبارت دیگر؛ مغز بشر یک دستگاه جهانشناختی است و ظرفیت گنجایش تمامی اطلاعات جهان پیرامون را داراست.

هرگاه؛ واژه «اطلاعات جهان پیرامون» را به معادل آن «فرهنگ» برگردانیم؛ کمیت نرم افزاری که طی تمام دوران تکامل بشری فراهم گردیده و به مدد ظروف و مکانیزم های فرا حیوانی مانند محفوظات دماغی، نوشته ها و تصاویر و عمارات، نوار های الکترونیکی... از نسلی به نسلی و از یک سر جهان به سر دیگر آن انتقال کرده و تدریجاً غنی تر و دقیق تر و صحیح تر شده است و بیش از پیش غنی تر و دقیق تر و صحیح تر میگردد.

تمام تجارب عینی مبرهن میدارد که این دستگاه اعجاز آمیز جهانشناختی؛ به صورت طبیعی؛ به اخذ و پردازش و تذخیر درست ترین و دقیق ترین اطلاعات پیرامونی میلان دارد ولی مجموعه های اطلاعاتی یا خرده فرهنگی که تحت شرایط و اوضاع و احوال نارس و ناهنجار شکل کرده؛ و بر نسل ها و مردمان پیشین چون حقایق منزل و مقدس تحمیل گردیده است؛ این میلان را سد میگرداند و به انحراف و انجماد و تاجر محکوم میدارد.

ترس و اضطراب بشر در حوزه اطلاعات و فرهنگ و خصوصاً باور ها و تیمن ها و تفاول ها و تکیه های روحی؛ واقعیت سرسختی است که از تنهایی و ضعیفی و بی پناهی و سایر بیچاره گی هایش در قبال تموجات و تلاطم ها و طوفانها و امراض و مصایب عدیده طبیعی ناشی میگردد.

نتیجه این واقعیت سرسخت؛ وارونه شدن کم و بیش اطلاعات و تشدید و تاجر آن مؤلد بدفرهنگی است!

امروزه حقیقت وارونه گی اطلاعاتی و بدفرهنگی؛ در سراسر عالم بشری ساری و جاری است ولی در جغرافیا هایی نظیر افغانستان؛ شدت و غلظت بیشتری دارد.

به دریافت اینجانب در دکتورین «گوهر اصیل آدمی»؛ بدفرهنگی؛ آفتی است که اگر کودکان را از نوزادی تا شش و باز تا هشت - ده ساله گی مورد هجوم قرار دهد؛ نسل را به تمامی ممکن است تباہ بسازد. چنانکه دانشمندان عرصه تعلیم و تربیت کودکان محقق ساخته اند که 80 فیصد ساختار های روانی فرد بشری تا 8 ساله گی اکمال میگردد و قریب به تمامی در ماتحت الضمیر یا ناخود آگاه او؛ متراکم و مخفی میشود.

نیز در کودکانی که به جنگل رها شده و توسط حیوانات؛ به فرزندگی گرفته شده و بزرگ گردیده بودند؛ دیده شد که انعکاسات محیط حیوانی تا هشت - ده ساله گی این کودکان؛ مغز و روان آنها را دیگرگونه به بار آورده و سفت و سخت کرده است؛ یعنی پرورده یک محیط حیوانی؛ همانند حیوان مربوط به بار آمده است تا جاییکه خصوصیتی مانند رنگ و شعاع چشم حیوان را نیز به خویش گرفته است!

حالا تصور بفرمائید که محیط های خرده فرهنگی منحنی و درجازه و سرگشته نیز کمابیش؛ با محیط های مطلقاً حیوانی و وحشیانه بالا؛ سنخیت هایی می یابند و بالنتیجه حتی باکمال حسن نیت و دوستی و رواداری؛ روان کودکان را به تباہی سوق میدهند.

شاید اینجا پرسشی عرض اندام نماید؛ وقتاً که فرد نوزاد بشر اینهمه پر و بال بسته اسیر و محصور محیط طبیعی و خرده فرهنگی است؛ پس جادو و کرامت و حرمت گوهر و طینت و فطرت آدمی به مثابه یک فاز مستقل تکاملی در کجاست؟

مسئله در عقب این سوال؛ این اندیشه و باور وجود دارد که باید گوهر آدمی؛ یک دینامیک قادر و قهار باشد و بتواند مانند نیلوفر در مرداب و حتی مانند حبه در آتش هم نیش بزند و هم بروید و کمال یابد و نهایی ترین و بهترین حاصل را بدهد.

چنین اندیشه و باور؛ صریحاً با ناموس طبیعت ضدیت دارد؛ پدیده های طبیعی در گستره موجودات حیه؛ البته که دینامیک کودیک اطلاعاتی یا بیز گوهرین دارند ولی رشد و تکامل شان مشروط به محیط و آب و هوا و دما و مواد معینی است که از اجزای همان اطلاعات کودیک میباشد.

لذا هیچ موجود حیه ای در محیط ناسازگار با سامانه اطلاعات گوهرین خود به کمال نمیرسد. در مورد آدمی؛ بغرنجی مسئله به مراتب افزایش یافته است و از همین رو؛ آدمی آن موجود حیه ایست که در جهان امروز؛ در بهترین حالات کمتر از 2 فیصد به کمال میرسد یعنی 98 درصد آدم ها؛ ناکامل در جا میزنند.

این ناکاملی در یک قطب مثلاً 90 درصد تا 1 درصد کمتر ازستیج کمال است و در دیگر قطب؛ چنانکه در مورد کودکان جنگلی دیدیم؛ در جا زدگی حتی به حالت کامل حیوان ماندگی میباشد!

بدر نظر داشت همه این واقعیت های عینی و علمی و مجرب و محسوس؛ نه در افغانستان و نه در مصر و نه حتی در بهترین سرزمین های دنیا؛ جوانان به صورت یکدست و همسان و مالمال از بینش و دانش مساوی مورد ضرورت کشور و مردم و محیط و جهان؛ تولید و عرضه نشده اند و نمیتوانند بشوند. به عبارت دیگر؛ جوانان؛ کدام محصول انبوه فابریکاتی (مثلاً همانند ربات ها) نیستند.

اخیراً خبری خواندم که ممکن است در آینده گولی هایی ساخته شود که پس از بلعیده شدن؛ اطلاعات معین تعبیه شده در آنها را در مغز انسان منتقل و فعال بگرداند؛ ولو که این خبر یک فانتیزی نبوده و موفقانه کاربردی گردد باز هم دهه ها وقت را در بر خواهد گرفت و تا آنگاه؛ جوانان ما دیگر جوان نخواهند بود.

این است که هم جوانان؛ خود شان و هم نهاد ها و سازمانها و موسسات ذی ربط؛ ناگزیر اند به امر خطیر خود آموزی و آموزش های عمومی و حرفه ای و تخصصی جوانان همه جانبه توجه و تمرکز نمایند.

معمولاً شنیده میشود که جوانان امروز وقت و حوصله بالا تر از دوصفحه مطلب خواندن را ندارند. اینجا صحت و سقم حتمی این سخنان مطرح نیست ولی خوشبختانه یا بدبختانه کسب بینش جهانشناختی و فراگیری دانش های سیاسی و دیپلماتیک و پولیسی و استخباراتی و مافیایی... جهان امروز؛ نه به خواندن صفحات - تاچه رسد به لایک ها و کامینت ها - بلکه به خواندن و یاد گرفتن بی تردید و تعصب و خستگی ناپذیر **کتابخانه ها** ضرورت دارد.

میزان و حجم اطلاعات مورد ضرورت فعال سیاسی و اجتماعی موفق - تاچه رسد به شخصیت های پیشاهنگ و رهبری کننده - در جهان روزتاروز پیچیده شونده کنونی؛ درست روز تا روز افزایش می یابد و این یعنی اینکه امر آموزش و اطلاع یابی و آبدیدت معلومات محلی و منطقوی و جهانی؛ هیچگاه تمام و کمال نخواهد داشت!

بن بست و بحران انتخاباتی اخیر در افغانستان؛ آزمون مهمی در تبارز جوانان دارای مواضع متضاد به طریق رسانه های اجتماعی بود. با کمال تأسف آنچه؛ اکثر جوانان محترم بروز دادند؛ چننه های خالی از مهارت های لاتعد و لاتفسای علم و هنر سیاسی بود؛ چنانکه با شرمندگی؛ اکثراً جای ابزار ها و براهین و احتسابات و احتجاجات سیاسی و انتقادی را، حتی پرداختن به آلات تناسلی خود و دیگران و طرح ها و تصاویر و هن آور و قبیح و مستأجن گرفت.

- از کوزه همان تراود که در اوست!

جوانانی که مصدر اینگونه به اصطلاح مبارزه و خشم و خروش شدند؛ فقط ویران کردند؛ منجمله پل ها و استحکامات عقبی را.

ولی منظور من از تذکار این موارد و ترکیز روی این خبط ها و خطا های دور از سیاست و مردم ناپذیر؛ تولید احساس پشیمانی و انگیزیش عذاب وجدان نیست؛ انسان جایز الخطاست و حتی اشتباه؛

حق انسان است معه‌ذا اصرار بر خطا و اشتباه و آنرا صواب و درست و جمیل جا زدن؛ دیگر اشتباه نیست؛ گناه است و جرم است و جفا بر خویشتن.

بشر اولیه با اشتباه کردن؛ تکامل نموده است چرا که از قبل هیچ چیزی به فحوای شناخت عرصه کار و تشبث... نداشته و از جایی دانستنی‌ها و اطلاعات لازم به ارث نبرده بوده است!

مگر ما دیگر بشر اولیه نیستیم؛ برای ما کوهساران و اقیانوس‌های دانستنی‌ها و اطلاعات به میراث رسیده و روز تا روز هم تازه تر و نو تر و با طراوت تر و کاری تر و کارسازتر میشود؛ حتی سیر و گلگشت درین کوهساران و اقیانوس‌ها؛ ما را صحتمند و تنومند و بزرگ و با ابهت میسازد. برترین حماقت و بلاهت بشر امروز؛ مشقت و مصیبت انگاشتنِ آموختن و اندیشیدن و کشف کردن و دریافتن قوانین و رموز جامعه و جهان است!

همانگونه که یک آموزگار واقعی، برای آماده شدن به یک ساعت درس مؤثر؛ علاوه بر گنجینه دانش و مهارت موجود خود؛ ساعت‌های متوالی مطالعه و پژوهش مینماید؛ یک سیاستگر حتی برای دادن شعاری بر روی یک رسانه؛ باید رنج و ریاضت موازی بر خود هموار نماید ولی چنانیکه می بینید اکثر آگاهان سیاسی! و بلندگویان پیشوایان مدعی قدرت و حکومت؛ گویی تایب ریکاردر هابی استند که باز و باز پلی میشوند!

من در پیشگفتار کتاب گوهر اصیل آدمی؛ غول آسا ترین مشکل در افغانستان یک دهه قبل را؛ مشکل **فهمیدن و فهمانیدن**؛ خوانده بودم که از دریافت صرفاً تجربی؛ استنتاج شده بود. امروزه نمیدانم جامعه واقعاً چقدر تفاوت کرده است؛ ولی من هنوز متقاعد نشده‌ام که این «مشکل غول آسا» مثلاً «فیل آسا» شده باشد!